

✓ کارنیل، بزرگترین شبکه موفقیت ایرانیان می باشد، که افرادی زیادی توانسته اند با آن به موفقیت برسند، فاطمه رتبه ۱۱ کنکور کارشناسی، محمد حسین رتبه ۶۸ کنکور کارشناسی، سپیده رتبه ۳ کنکور ارشد، مریم و همسرش راه اندازی تولیدی مانتو، امیر راه اندازی فروشگاه اینترنتی، کیوان پیوستن به تیم تراکتور سازی تبریز، میلاد پیوستن به تیم صبا، مهسا تحصیل در ایتالیا، و..... این موارد گوشه از افرادی بودند که با کارنیل به موفقیت رسیده اند،

شما هم می توانید موفقیت خود را با کارنیل شروع کنید. برای پیوستن به تیم کارنیلی های موفق روی

لینک زیر کلیک کنید.

www.karnil.com

WWW.KARNIL.COM

خودکشی و تنهایی

(آوردن این مطالب به معنای حمایت و ترویج آن نیست فقط برای خواندن شماست.)

الف) خودکشی

اگر گفته‌ی کامورا باور کنیم که "تنها یک مساله‌ی به راستی فلسفی وجود دارد که خودکشی است" باید گفت که فلسفه هنوز به جدی‌ترین مساله‌ی خود نیاندیشیده. کل دستاورد تفکر مدرن در این باره را می‌توان در جامعه‌شناسی "خودکشی" دورکم و کشف فروید در باب "انگیزه‌ی مرگ" خلاصه کرد، که البته هیچ‌یک به راستی ربطی به واقعیت خودکشی ندارند. جامعه‌شناسی دورکم به کاوش در علل و آثار افزایش خودکشی در جامعه محدود می‌شود و روان‌کاوی فروید به کشف انگیزه‌ی کلی در فرد که میل به مرگ نام دارد.

۱- ادبیات و نظریه‌ی ادبی هم کمابیش از درگیر شدن در موضوعی چنین متناقض احتراز جسته‌چتا "مرگ اندیشی" بلانشو چیزی جز به تعویق انداختن مرگ از راه نوشتار نیست: تن دادن به مرگ خود در نوشتار به بهای زندگی جاودان در زبان. حق هم همین است: خودکشی از آن دسته مسائلی است که دولوز، به پیروی از هایدگر، آن‌ها را نماینده‌ی "ناتوانی اندیشه" می‌خواند: خودکشی در حیطه‌ی اندیشه نیاندیشدنی است.

۲- زندگی انگیزه‌های بسیار دارد، چرا مرگ اینگونه نباشد؟ ادامه‌ی حیات به دلایل گوناگون صورت می‌گیرد، چرا خاتمه دادن به آن باید به انگیزه‌ی واحد صورت گیرد؟ اندیشه تنها با فروکاستن خودکشی به یک انگیزه‌ی واحد کوشیده تا به آن بیاندهد، اما خودکشی دلایلی گونه‌گون دارد، درست مانند زندگی.

۳- کامو می گوید هر انسان سالمی حتمن به کشتن خود اندیشیده (یا به قول پاوزه، هر کسی همیشه دلیل موجهی برای خودکشی داشته). برای ما که اکنون از افسون رمانتیک خاتمه دادن به زندگی خود رها شده ایم این باورنکردنی است. با این همه، من برای زندگی کردن، یک بار هم که شده، باید این شیخ را تارانده باشم، باید مرگ خود را دیده و بر این تصویر خط بطلان کشیده باشم.

اما من منفعل نیستم، مرگ به سوی من نمی آید؛ من فعالانه به سوی مرگ می روم: من خود را خواهم کشت.

۴- خودکشی راهی است به رهایی. حتی اندیشه ی خودکشی هم رهایی بخش است: "اندیشه ی خودکشی مسکنی قوی است: با آن چه شب های تلخی را می شود سر کرد" (نیچه). اما خودکشی آرامشی ملایم نیست، تسکینی است تکان دهنده. خودکشی پاسخی چاره ناپذیر به پرسشی چاره ناپذیر است، واکنشی افراطی به وضعیتی به همان شدت افراطی. مهم نیست که من خود در ایجاد آن وضعیت سهمی داشته ام یا نه، مهم این است که من جسارت / حماقت دست یازیدن به خودکشی را دارم: رویکردی رادیکال.

۵- تنها یک زندگی تراژیک است که می تواند مرگی تراژیک را رقم بزند. از میان خودکشان بزرگ تنها مرگ آنانی ما را منقلب می کند که مرگ خود را به حکم قواعد تراژدی پذیرا شده اند: از نووالیس تا تمام رمانتیک های دیگر.

اینجا است که دسته بندی های شخصی هرکسی شکل می گیرد: من وولف، همینگوی، براتیگان، و دیگران را در یک سو می گذارم، و مایاکوفسکی، بنیامین، پاوزه، سلان، هدایت، و پلات و ... را در سوی دیگر. در هر حال، این دسته بندی هم چون خود خودکشی به ضابطه ای اخلاقی بسته است به همین دلیل هرگز نمی توان حقیقت خودکشی را اثبات یا ابطال کرد: خودکشی،

همچون اخلاق، هم شخصی است هم زیبایی شناسانه: داوری درباره ی درستی یا نادرستی آن بیهوده است.

۶- خودکش حرف اش این است: این زندگی شایسته ی من نیست، یا این که من شایسته ی این زندگی نیستم (تشخیصی اخلاقی). من مناسبتی با این زندگی ندارم، فروتر یا فراتر از آن ام. زندگی مرا تحقیر کرده، من تحمل اش را ندارم، یا این که من زندگی را تحقیر می کنم، من آن را تاب ندارم. من ارزش مرگ را در برابر بیارزش زندگی میگذارم (مالرو می گوید "زندگی ارزشی ندارد، با این همه هیچ چیز هم ارزش زندگی را ندارد": من این ارزش را به سخره می گیرم، من متواضع نیستم، من متکبر ام، من میمیرم).

پس خودکشی ناامیدی نیست، خودکش امید به زندگی را به هیچ می گیرد، خودکش امید دیگری دارد. همچون هر تروریسمی، امید خودکش، ارزش خودکشی، "ارزشی نمایشی" است (بودریار). من خود را در ملا عام اعدام انقلابی می کنم، در خلوت خویش خود را ترور می کنم، تا امید خود را به نمایش بگذارم، تا به دیگری بگویم بین که با من بد کرده ای، تا به دنیا بگویم من آدمی ارزش مند بودم (دنیا را از لوث وجود خود پاک کردم، یا این که لوث دنیا را از وجود خود پاک کردم)، یا خیلی ساده، زندگی دیگر برای من ارزشی نداشت، بین که من به ارزشی دیگر باور دارم، تماشا کن که ناامیدی هم امید دارد.

۷- خودکشی، حتی اگر عشقی نباشد، باز عاشقانه است - رومئو و ژولیت، ورترو، خودکشی بدون عشق هم تلاشی است (مذبوحانه) برای چاره کردن بی عشقی. "هیچ مردی خود را به خاطر عشق یک زن نمی کشد چون عشق - هر عشقی - عریانی، فلاکت، مسکنت، و هیچ و پوچ بودن ما را به ما نشان می دهد" (پاوزه).

ب) تنهایی

۱- تنهایی بیرون ماندن از یک دایره ی بسته است، ناهمسازی با یک همساز: بیماری، عشق، اسارت، دیوانگی؛ همان طرد شدنی که بارت آن چنان عالی تحلیل اش کرده. با این حال، هیچ کس به صرف بیرون بودگی احساس تنهایی نمی کند، من باید تصویر تنهایی ام را بینم تا تنها باشم: تنهایی خودآگاهی نسبت به "تفاوت" است - من با دیگران تفاوت دارم، من این را می دانم، من تنهای ام.

۲- من تنهای ام، من طرد شده ام. اما همیشه این نیست که دیگران تنهای ام بگذارند. گاه این تفاوت خودخواسته است، من می خواهم از دیگران جدا باشم، و تاوان اش (تنهایی) را تحمل می کنم. تفاوت داشتن همیشه تحمیلی نیست، تنهایی هم.

۳- تنهایی توهم بار است. اگر من تفاوت خود را از درون تماشا کنم، شاید آن را تفوق بیانگارم. این اولین توهم آدم تنها است. اما نه، من تنهای ام و این اولویتی برای من نیست. تنهایی فضیلت نیست، وضعیت است. من تنهای ام، تفاوتی را که بر من تحمیل شده تاب ندارم، برای بیرون آمدن از تنهایی به هر دری می زنم، تو را که ترک ام کرده ای، تو را که نادیده ام گرفته ای، تو را که حبس ام کرده ای، تو را که مجنون ام خوانده ای، تو را که تحقیرم کرده ای، باید کیفر دهم: توهم دوم -- تروریسم تنهایی.

۴- تنهایی غربت نیست -- من از خانه دور افتاده نیستم؛ اسارت هم نیست - من آزاد ام که تنها باشم. تنهایی "زندان-خانه" ی من است. من در این زندان می زیم - "تنهایی، ای خانه ی من" (نیچه). تنهایی بی کسی نیست. تنهایی تن مادر است. تنهایی، تنها مادر من (پاز).

۵- خواسته یا ناخواسته - تنهایی تقدیر هم هست. (فرانکولا)



در کانال تلگرام کارنیل هر روز انگیزه خود را شارژ کنید 😊

<https://telegram.me/karnil>

 @karnil